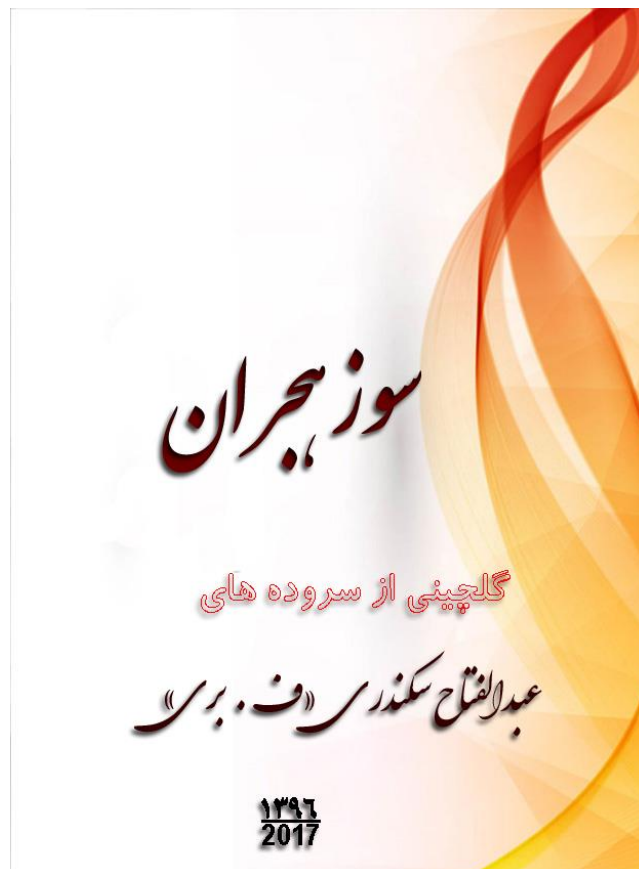


سوز هجرانت (بری) دارد نوای آشیان
نغمه عشق و طن در سینه جا افتاده است

سوز هجران ،
گلچینی از سروده های عبدالفتاح سکندری (ف. بری)
چاپ اول ۲۰۱۷/۱۳۹۶
کوین هاگن
گرافیک و چاپ تمیم ابوی

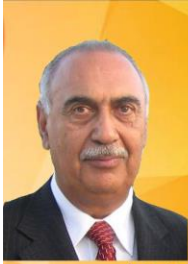


چند سالی است که با اشعار جناب عبدالفتاح سکندری که زیر نام (ف.بری) به دست نشر می رسد ، آشناستم و از خوانش آن وجدی و احساسی به من دست میدهد . بعدا دریافتم که دوستان دیگری هم به این اشعار که تا حال جسته و گریخته در نشرات برون مرزی به نشر رسیده است علاقمند و در پی تهیه گلچینی از این اشعار بر آمده اند که کوشش حاضر نتیجه آن است .
پرواضح است هر شاعر برای تفسیر شعرش و شناخت ریشه های فکری که شعرش بر آن بنا یافته ، نظری دارد. سراینده " گلچین " هم، نظرش را در چند سطر چینی خلاصه می کند:

"محیط زیست و حوادث ماحول هر انسان در ساختار ذهنی و رشد فکری اش تاثیر شگرف و اساسی دارد. فضای مهر و عاطفه و مناسبات خوب انسانی ، ذهن را به طرف روشنائی ها ، امید به فردا های بهتر و تلاش در جهت بهبود زندگی انکشاف داده ، فضای زیست باهمی و احترام متقابل را در جامعه فراهم آورده ، باور و اطمینان در جهت تلاش به آینده های روشن زندگی در وجود افراد جامعه تبلور پیدا می کند".

از آن روست که ، باوجود تمثیل و تمجید طبیعت ، غزلواره ها و عاشقانه ها و دیگر مضامین بکر و دلچسپ ... بیشترین و از آن جمله شاید بهترین های اشعار شاعر، با مضامین اجتماعی و دردی که از وضع نا هنجار وطن ناشی می شود - آمیخته است
این درد بیشتر در پارچه های چون نوای حسرت . ظلمت . نوای جدایی . تابه کی . در بند فتنه . عشق میهن . درد جدایی . آزادی . پیکار عدل ... بیشتر محسوس است.
دور شدن از مامن وطن و از خود بیگانگی ناشی از آن ، بر سروده های شاعر تاثیر مستقیم دارد . " غربت " را که درین جا نقل می کنیم شاید نمونه کامل از این تأثیر باشد :

افتاده ام ز حیرت در ماجرای غربت
بر جسم و جان دمیده سوز و نوای غربت
ساز و صفای این ملک دار هوای دیگر
بر پیکرم نه زبید طرح قبای غربت
دورم از آن نیستان بر جسم بوده ام و جان
از پاره های سینه خیزد صدای غربت
بادویو و ددتوان کی الفت پذیرد این دل
زانرو به کنج عزلت سازد به پای غربت
چشمی عنایتی است از پیر میفروشم
کز خویش وار هانم اینست سزای غربت
این چرخ فتنه انگیزتا کی زند چنین تیز
خنجر به جان هستی در ناروای غربت
هر جا اسیر عشقی در سوز و ساز هجران
جز نیست مرد نیکو اندر سرای غربت
کی باشدش فراری در کوی نامرادی
حیران فتاده بری در تنگنای غربت



شناخت مختصر از عبدالفتاح سکندری (فابری)

عبدالفتاح سکندری در سال 1323 ه.ش مطابق به سال 1944 عیسوی در یک فامیل روشنفکر در کابل به دنیا آمده است.

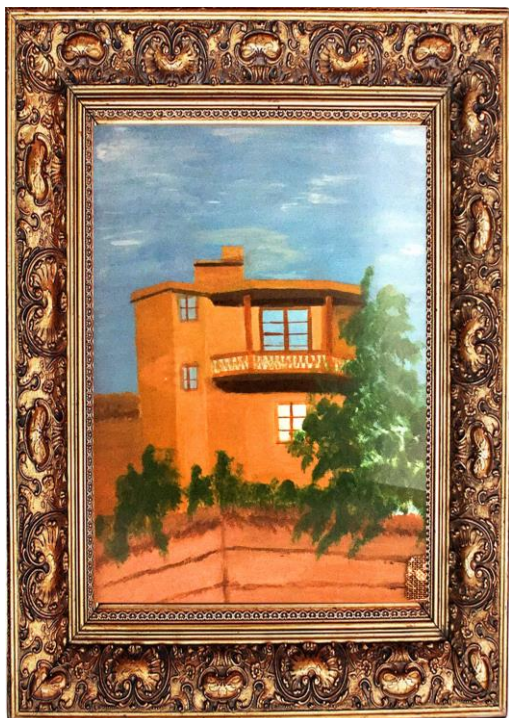
بعد از فراغت از لیسه عالی استقلال در کابل تحصیلات اکادمیک در رشته قضایی را در فاکولته حقوق پوهنتون کابل به پایان رسانیده سالهای زیادی را به حیث قاضی در محاکم تجارتي و جزایی مشغول خدمت بوده و یک مدتی هم به حیث مدیر ستاژ قضایی ستره محکمه به تربیه قضات جوان پرداخته است. بر علاوه تنظیم امور اداری به تدریس مضامین چون قانون تجارت و اصول محاکمات تجارتي همچنان کریمناستیک نیز اشتغال داشته است.

بعد از ایجاد شورای قانون اساسی در جمهوری افغانستان ابتدا به حیث عضو شورا و مدتی بعد به حیث منشی آن شورا خدمت نموده و در سالهای اخیر به حیث معاون لوی خاړنوال جمهوری افغانستان وظیفه اجرا نموده است.

تحصیلات مافوق لسانس در فرانسه نموده در ازبکستان و روسیه فدراتیف هم مطالعات قضایی داشته است.

موصوف اکنون در دولت شاهی دنمارک به حیث پناهنده سیاسی اقامت دارد.

هر چند " غربت " توانسته است . سوزی را که شاعر از جدا شدن از ماوایش در درون دارد ، بیرون دهد اما خاطرات شاعر ، زوایای بسیار کوچکتري را به خاطر می آورد و گسست از آن محیط رادر قالب شعر می ریزد . از ان جمله است خاطراتی که شاعر از برج و باروی خانواد ه گی دریکی از دهکده های اطراف کابل به یاد می آورد . جالبتر آنکه شاعر که نقاش هم است ، ان قلعه را با قلم رنگین خود به تصویر هم می کشد .



همه تائید خورشید و همه جا نور افشان بود
نسیم صبح را دایم پیا می از بهاران بود
ز سبزه فرش دیبا بر تن دشت و دمن گستر
ز شور مستی بلبل فغان در شاخساران بود
ز هر شاخش بودی پیدا نشان نعمت دنیا
ز هر تاکش سیویی از خم کوثر اویزان بود
یکی برج بلند اندر میان باغ و تاکستان
چو جام جم ز اطراقتش همه عالم نمایان بود
به یاد درارم ز مادران نمود عزت و خوبی
ز خیرش بهره ور آن جا ضعیف و مستمندان بود
پدر ان پرده دار غیرت و ننگ و وفاداری
غرورش آیت مردانگی و لطف و احسان بود
نمی یابد بری هرگز راحت در دیار غیر
که او پرورده آن مهربانان آن گلستان بود

سترگی چاپ و گرافیک این مجموعه چشمگیر است
توجه علاقمندان شعر را به این گلچین دعوت می کنم.

-

ه. ابوی